

خارج الفقہ

۲۸-۷-۳-۱۴۰۳ فقه اکبر ۳

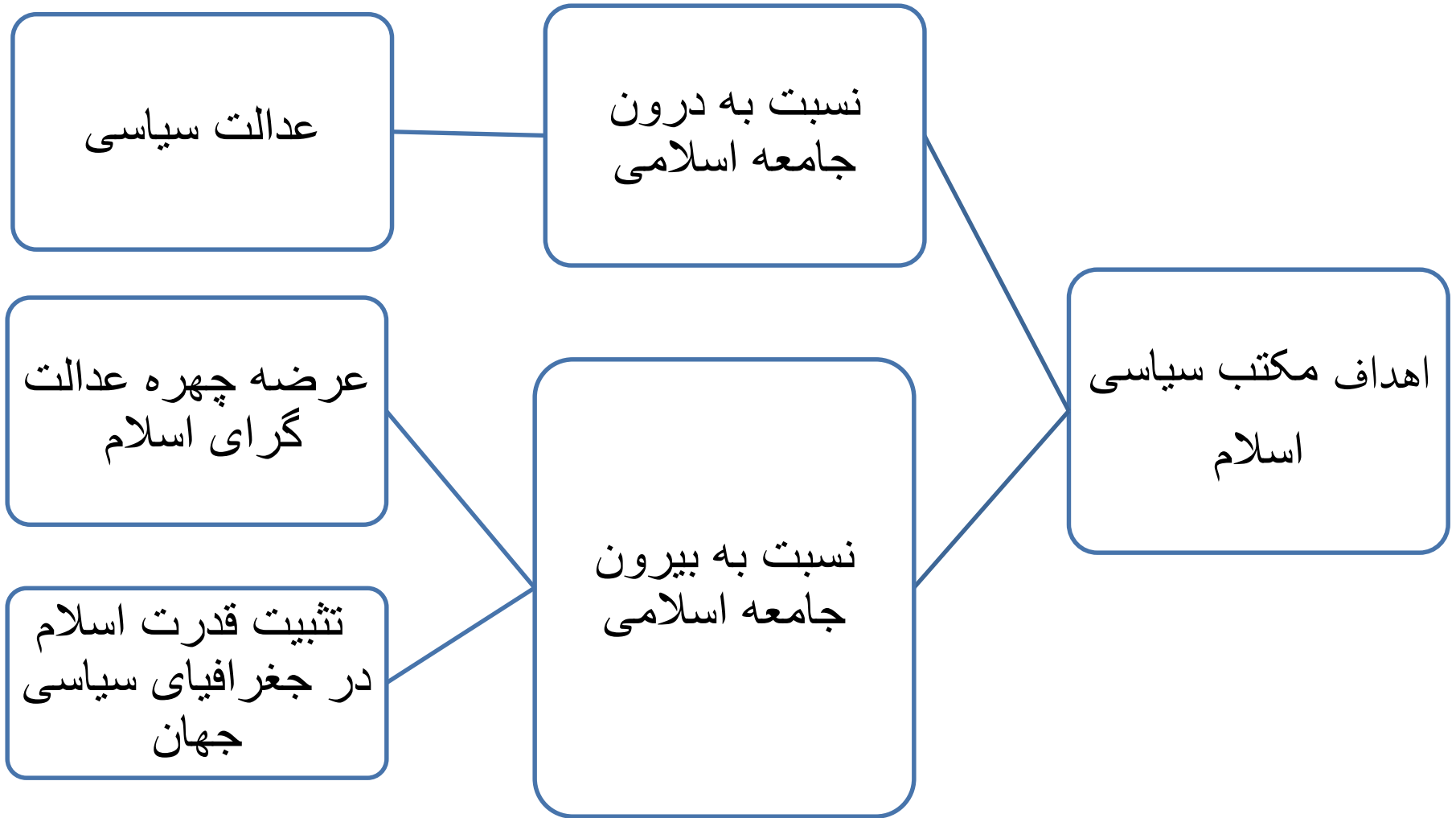
۱۵

(مکتب و نظام سیاسی اسلام)

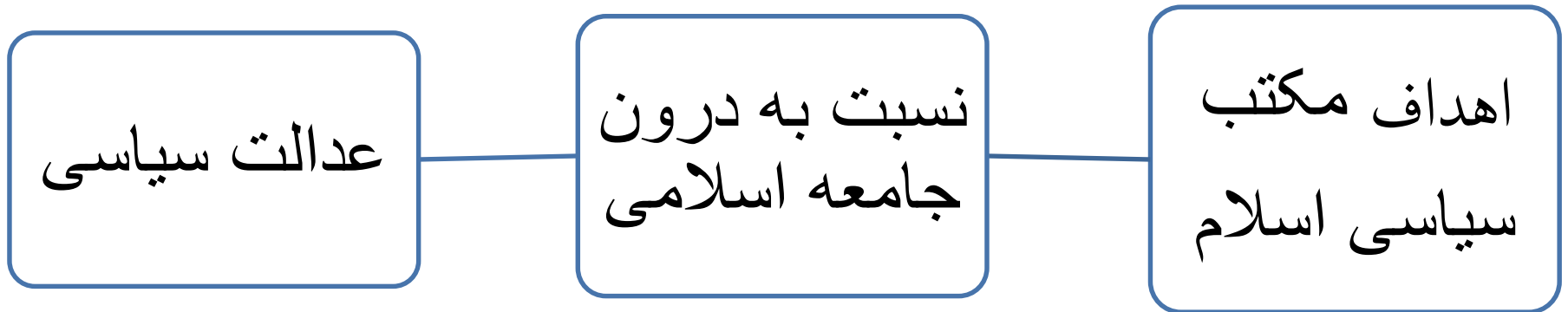
دراسات الاستاذ:

مهدي الهادي الطهراني

اهداف مکتب سیاسی اسلام



اهداف مكتب سياسى اسلام



؟

عدالت سياسى

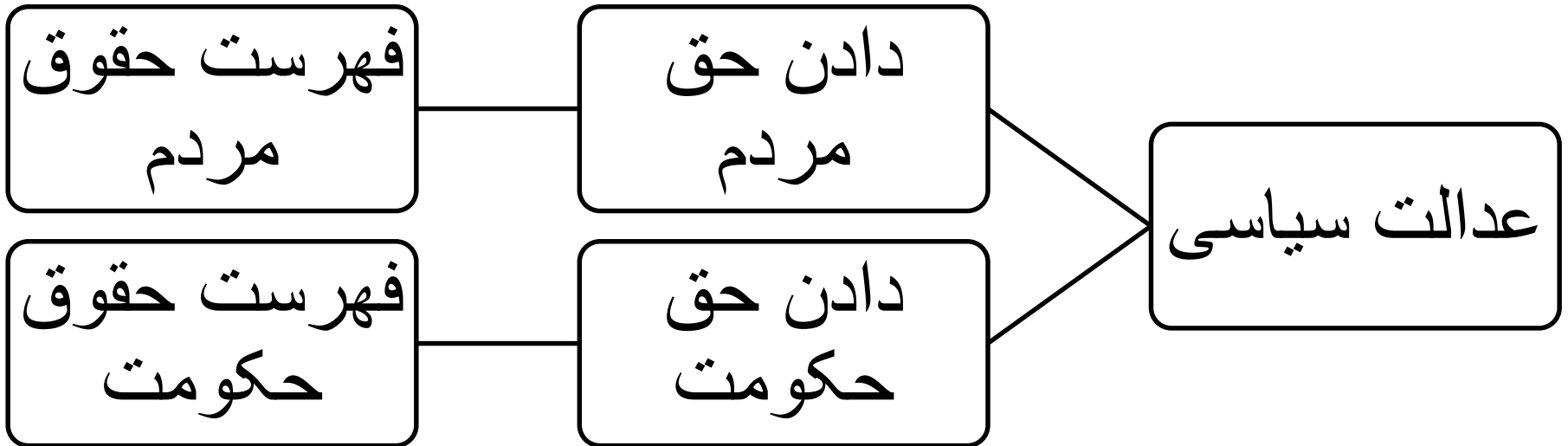
اعطاء كل ذى
حق حقه

عدالت

مردم

حکومت

صاحبان حق
سياسى



حق

حکومت

مفاهیم اساسی

• حقوق طبیعی

- یک نظام حقوقی است که مبتنی بر **مشاهده دقیق نظم طبیعی و طبیعت انسان** است، که از آن ارزش‌هایی که طرفداران قانون طبیعی فکر می‌کنند **ذاتی طبیعت انسان** هستند، استنتاج می‌شود. و مستقل از قانون مثبت (قوانین صریح وضع شده یک ایالت یا جامعه) اعمال می‌شود.

حقوق طبیعی

- [۲] بر اساس نظریه حقوقی به نام **جوسناتورالیسم**، همه مردم دارای **حقوق ذاتی** هستند که نه از طریق قانون، بلکه توسط «**خدا**، **طبیعت** یا **عقل**» اعطا می شود.

- حقوق طبیعی در به چالش کشیدن نظریه حق الهی پادشاهان مورد استفاده قرار گرفت و به توجیهی جایگزین برای استقرار یک قرارداد اجتماعی، قانون مثبت و دولت - و در نتیجه حقوق قانونی - در قالب جمهوری خواهی کلاسیک تبدیل شد.

- جان لاک یکی از حامیان اصلی قانون طبیعی در دوران روشنگری بود و بر نقش آن در توجیه حقوق مالکیت و حق انقلاب تاکید کرد. [۷]

• **عدل و ظلم** معانی **واقعی** هستند؛ از این جهت که عدل رعایت حق غیر است و ظلم تجاوز به حق غیر؛ یعنی در موردی که پای حقی در میان است و موجودی نسبت به آن حق، اولویت دارد، هر نوع تجاوز از ناحیه دیگری به آن حق، نوعی ظلم نسبت به صاحب حق که اولویت دارد شمرده می‌شود.

• بدیہی است کہ در رابطہ میان مخلوقات نسبت بہ یکدیگر، اولویت و عدم اولویت، و مالکیت و عدم مالکیت، نسبت بہ برخی امور معنی دارد، مثلاً زید نسبت بہ حیات و آزادی خودش و نسبت بہ ثروتی کہ خود تولید کرده است، اولویت و مالکیت دارد، و عمر و نسبت بہ حیات و آزادی و دست آورد خودش اولویت دارد، تجاوز زید بہ حوزہ اولویت عمر و، ظلم است و تجاوز عمر و بہ حوزہ اولویت زید ظلم است.

حقوق طبیعی

- حقوق طبیعی آنهایی هستند که به قوانین یا آداب و رسوم هیچ فرهنگ یا حکومت خاصی وابسته نیستند و از این رو جهانی، اساسی و غیرقابل انکار هستند (قانون بشر نمی تواند آنها را ملغی کند، هر چند فرد می تواند از طریق اعمال خود از بهره مندی خود از دست بدهد، مانند نقض حقوق دیگران). قانون طبیعی قانون حقوق طبیعی است.

- حقوق قانونی آنهایی هستند که توسط یک نظام حقوقی معین به شخص اعطا می شود (آنها را می توان با قوانین انسانی اصلاح، لغو و محدود کرد). مفهوم حقوق اثباتی با مفهوم حقوق قانونی مرتبط است.

- ب. اعتباريات محض بعد از اجتماع: انسان آن هنگام که در ارتباط با سایر انسانها قرار می‌گیرد، این گونه مفاهیم را اعتبار می‌کند.

- در صدر این مفاهیم، مفهوم **مالکیت** قرار دارد. اگر اجتماعی نبود و سایر انسان‌ها نبودند، یا با آنها مرتبط نبودیم، مالکیت به معنای اعتباری‌اش که نوعی اختصاص بهره برداری از اشیاء را به دنبال دارد، وجود نداشت. با مالکیت هر فرد نسبت به یک چیز، او **حق** تصرف و بهره برداری از آن چیز را دارا است و بهره برداری او منوط به اجازه‌ی دیگران نیست؛ حال آن که تصرف دیگران در آن چیز، منوط به اجازه‌ی شخص مالک خواهد بود.

- ریاست (رئیسیت و مرئوسیت) از دیگر مفاهیم اعتباری محض بعد از اجتماع است یعنی کسی رئیس باشد و از **حق** امر به دیگران برخوردار باشد و دیگران مرئوس بوده و از او اطاعت کنند.

- در طول اعتبار این مفهوم، مفهوم امر و نهی، لزوم اطاعت، ثواب در مقابل اطاعت و عقاب در قبال مخالفت اعتبار می‌شوند. یعنی اگر این مفهوم اعتبار نمی‌شد، امر اعتباری نهی اعتباری، لزوم و وجوب اطاعت امر، ثواب و عقاب شکل نمی‌گرفت.

- ثابت‌ها و متغیرها
- علامه در کنار تقسیم قبل، تقسیم دیگری را ذکر می‌کند که بر آن تأکید بیشتری داریم:

- أ. اعتباريات محض ثابت: این دسته، مفاهیمی هستند که تابع شرایط و موقعیت نیستند. تمام اعتباریات پیش از اجتماع، جزو اعتباریات ثابتند؛ زیرا اگر انسان تنها هم باشد (خودش باشد و خودش، جامعه‌ای نباشد و شرایطی برای او در نظر نگیریم)، این مفاهیم را اعتبار می‌کند.

- این گونه مفاهیم، اعتباریاتی هستند که از فطرت انسانی نشأت می‌گیرند. هر کجا فطرت انسانی باشد، این مفاهیم شکل می‌گیرند و موقعیت در آنها نقشی ندارد.

- ب. اعتباريات محض متغير: مفاهيمی که تابع شرایط و موقعیت اعتبار شوند، از این دسته به حساب می‌آیند. ظاهر تعبیر علامه این است که همه‌ی اعتباریات بعد از اجتماع جزو امور متغیرند.

- البته شاید چنین اطلاقی، یعنی متغیر بودن تمامی اعتباریات بعد از اجتماع، مورد نظر علامه نباشد، اما مطلب دقیق این است که بخشی از اعتباریات بعد از اجتماع تابع شرایطند و برخی دیگر تابع شرایط نیستند.

- هویت انسانی حتی در فرض اجتماع، یک سری مقتضیاتی دارد. آن مقتضیات، ایجاب می‌کند که هر جامعه‌ای با هر شرایط اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و در هر برهه‌ای از تاریخ، از یک سری مفاهیم اعتباری بعد از اجتماع برخوردار باشد.

- مفهوم ریاست از جمله‌ی اعتباریات محض بعد از اجتماع است که متغیر نیست. هر جامعه‌ای یک سری وظایف اجتماعی را در پی دارد. این وظایف اجتماعی، متصدی می‌خواهد. کسی که عهده‌دار تصدی می‌شود، رئیس است و بر دیگران نوعی ریاست دارد. این مفهوم - ریاست - بعد از اجتماع حاصل می‌شود. هیچ فردی در جامعه از آن جهت که فرد است، خود را در مقابل وظایف اجتماعی مسئول نمی‌داند.

- در قالب یک مثال می‌توان برای ریاست (این مفهوم اعتباری محض بعد از اجتماع و ثابت)، توضیح بیشتری ارائه نمود.

- همان گونه که قبلاً گفتیم: وقتی انسان با دیگران ارتباط پیدا می‌کند و اجتماع تحقق می‌یابد، مفهوم مالکیت شکل می‌گیرد. هر یک از افراد در این جامعه، مالک قطعه‌ای زمین خواهند بود که ملک شخصی آنها به حساب می‌آید. اگر تمام قطعات زمین بین مالکان تقسیم شود و جایی برای عبور و مرور در نظر گرفته نشود، قطعاً رفت و آمد با مشکلات جدی مواجه خواهد شد.

- هر کس برای ارتباط با همسایگان دورتر، ناگزیر است که از زمین همسایه‌های مجاور عبور کند. چنین چیزی با مشکلاتی همراه است. از این روی افراد جامعه برای حل این مشکل، به ایجاد معابر عمومی اقدام می‌کنند. اما این معابر، مملوک فرد خاصی نیست.

- هر کس خود را در مقابل قطعه زمین خودش مسئول می‌داند و برای او حفظ و نگهداری جایی که از آن همه است، بی‌معنا است. پس چه کسی مسئول معابر عمومی است؟ چه کسی به نگهداری، نظافت و احیانا تعمیر آن اقدام می‌کند؟ امور عمومی، وظایف عمومی را ایجاب می‌کند. اینجا است که مفهوم ریاست معنا دارد. مسئول این معابر، نوعی مدیریت بر افراد آن جامعه دارد.

• نحوه‌ی شکل‌گیری ریاست در جوامع مختلف و فرهنگ‌های گوناگون تفاوت دارد. در جایی که معیار ریاست، اشرافیت و ثروت است، کسی که ثروت و زمین بیشتری دارد، مسئول می‌شود و در جایی یگر با معیاری دیگر، رأی مردم تعیین‌کننده‌ی رئیس خواهد بود و... به هر حال رئیس چه با رأی مردم چه بر اساس معیار دیگری انتخاب گردد، مفهوم ریاست برای او اعتبار می‌شود.

- او بايد از هيمنه و سلطه بر ساير افراد برخوردار باشد و بايد بتواند امر و نهي کند. اگر از اين سلطه‌ی اعتباری برخوردار نباشد، نمی‌تواند به وظايف خویش عمل نماید.

- بنابراین اصل ریاست در جامعه، امری ثابت، اما چگونگی تحقق آن در هر جامعه‌ای، امر متغیر و وابسته به آن جامعه است. انسان نیازمند اعتبار اصل مفهوم ریاست است، چون یک سری امور در پرتو اعتبار این مفهوم تحقق می‌یابد. مقصود امیر مؤمنان علیه السلام نیز آنجا که فرمود: «لا بد لكل قوم من امیر بر او فاجر»، بیان همین معنا است.

- هر قومی نیازمند نوعی رئیس است، چه او شخص نیکوکاری باشد و چه ستمکار و فاجر. خوب یا بد بودن آن رئیس، مطرح نیست، قصد، طرح اصل نیاز انسان به چنین شخصی در جامعه است.

- اصل حقیقت انسان و اعتباریات
- بحث امور ثابت و متغیر و به تبع اعتباریات محض ثابت و متغیر، مبتنی بر پذیرش نکته‌ای است که در فلسفه به آن ملتزم می‌شویم و بر آن اصرار داریم. انسان‌ها در عین حال که ممکن است در شرایط مختلف زندگی کنند و موقعیت‌های متعدد برای آنها فراهم گردد، از حقیقت و گوهر واحدی برخوردار هستند.

- انسان، حقيقت يگانه‌ای دارد که در بين آحاد بشر با تمام تفاوت‌های علمی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، جغرافیایی، نژادی... مشترک است و هیچ گاه دستخوش تحول نمی‌شود. هر چقدر بشر پیشرفت کند و ابزارهایش ارتقا یابد و روابطش را تغییر شکل دهد، آن حقيقت يگانه و مشترک همچنان ثابت باقی می‌ماند.

- بخش ثابت اعتباريات انسانی از همین گوهر مشترک نشأت می‌گیرد و با حیثیت ثابت انسان مرتبط است. حال آن که اعتباريات متغیر از تفاوت انسان‌ها ناشی می‌شود و بعد متغیر بشری منشأ آنها است.

- اگر کسی به لحاظ فلسفی، گوهر مشترک انسان‌ها را نپذیرد و قبول نکند که حقیقت انسان در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها ثابت است، ضرورتاً ثبوت برخی از اعتباریات در نظر او مردود است.

- از این روی در بحث‌های دقیق فلسفی معتقدیم: بحث نسبت ارزش‌ها و نسبت فرهنگ‌ها، یعنی مباحثی که در حوزه‌ی مفاهیم اعتباری شکل می‌گیرد، با بحث‌های انسان‌شناسی رابطه‌ی منطقی دارد. اگر به لحاظ بحث‌های انسان‌شناسی، انسان را یک موجودی کاملاً متغیر فرض کنیم و معتقد باشیم که تمام هویتش می‌تواند تغییر کند و هیچ اشتراکی با انسان دوره‌ی قبل خود ندارد، فرض اعتباریات مشترک انسان این دوره با انسان دوره‌ی قبل بی‌معنا است.

- بعضاً در بحث‌های غربی، اصرار بر همین مطلب است که انسان مدرن حقیقتی جدا و ممتاز از انسان سنتی دارد، و تمام ارزش‌های حاکم بر انسان مدرن با ارزش‌های حاکم بر انسان سنتی، تفاوت دارد. واضح است بر اساس این دیدگاه، وجود دینی که بتواند همیشه راهنمای بشر باشد، معنای خودش را از دست می‌دهد.

- دین نهایتاً تا آنجا می‌تواند هدایتگر بشر باشد که بشر همان بشر قبلی است. اگر بشر به موجود دیگری تبدیل شود که فقط ظاهراً با بشر قبلی مشترک است و در واقع و در حقیقت با آن متفاوت، دیگر دین بشر قبلی نمی‌تواند راهنمای بشر جدید باشد.

• بحث‌های اعتباریات علامه، همه مبتنی بر پذیرش همان دیدگاه خاص فلسفی است که برخی از آنها از وجدانیات شمرده می‌شوند و برخی دیگر از طریق برهان حاصل می‌گردند. در این دیدگاه انسان با همه‌ی تفاوت‌ها، در یک امر جوهری با سایر انسان‌ها مشترک است. بخش مشترک انسان‌ها، بخش اصولی، ذاتی و جوهری آنها و بخش متفاوت انسان‌ها، بخش عرضی، ظاهری و پوسته‌ی آنها را تشکیل می‌دهد.

- گوهر انسان‌ها ثابت و مشترک است و هر تفاوتی که مشاهده می‌شود، پوسته‌هایی است که انسان‌ها دارند. تفاوت‌هایی که در حوزه‌ی اعتباریات پیدا می‌شود، از همین پوسته‌ها است و اعتباریاتی که در حوزه‌ی متن و بطن حقیقت انسان وجود دارد، اعتباریات ثابت است.

- توجه به این نکته لازم است که اعتباریات به دو دسته‌ی ثابت و متغیر تقسیم می‌شوند، در حالی که همه‌ی حقایق به یک معنا ثابت و مستقل از ذهن بشری هستند. البته برخی از این حقایق در عالم عین، دچار تحول و تغییر و می‌شوند اما این تغییر ارتباطی به فهم انسان، ادراک انسانی و فرهنگ بشری ندارد.

- آنچه با انسان در ارتباط است، اعتباريات محض می‌باشد. اعتباريات نفس الامری از آنجا که منشأ انتزاع واقعی و عینی دارند، ثابت و تابع آن عینیت هستند و همان گونه که قبلاً نیز گفتیم، خلاقیت در آنها بسیار کم است.

- آنچه در فقه و اصول به عنوان مباحث مربوط به **بنای عقلا و ارتکازات آنها** مورد بحث قرار می‌گیرد، در زمره‌ی اعتباریاتی است که تابع شرایط فرهنگی و اجتماعی بشر نیست. بنای عقلا، اگر واقعاً بنای عقلا باشد و ارتکازات عقلایی، اگر واقعاً ارتکازات عقلایی باشند، به عقلا از آن جهت که عاقلند مربوط است و خصوصیات فرهنگی، دینی، اجتماعی، زمان و مکان در آن نقشی ندارد.

• ممکن است برخی از چیزهایی که به عنوان بنا و ارتکازات عقلا مطرحند، خصوصیات ذکر شده را نداشته باشند و به نظر برسد که امر ثابتی نیستند؛ اما در واقع خطایی صورت گرفته است. ما بر اساس یک گمان، آنها را جزو ارتکازات عقلا شمرده‌ایم؛ حال آن که اصلاً به عقلا از آن جهت که عاقلند، ارتباطی ندارند.

- آنها از جمله اموری هستند که در یک دوره‌ی خاص زمانی یا در اثر فرهنگ خاص و یا شرایط سیاسی و اجتماعی خاص ظهور یافته‌اند و ما آنها را امری ثابت می‌پنداریم. بنابراین آنچه عقلانیت انسان با قطع نظر از خصوصیات، منشأ اعتبارش باشد، یعنی عقلاً از آن جهت که عاقلند، حکم به آن کرده باشند، حتماً جزو اعتباریات ثابت خواهد بود.

- اما اعتبارات عقلایی که برخواسته از فرهنگ‌ها، شرایط اجتماعی و سیاسی، موقعیت جغرافیایی، ویژگی‌های نژادی و... باشد، در زمره‌ی اعتباریات متغیر است.

- بنابراین اعتبارات عقلایی با قطع نظر از شریعت و دین به دو دسته‌ی ثابت و متغیر تقسیم می‌شوند. اعتباریات ثابت به جنبه‌ی ثابت بشر با قطع نظر از خصوصیات که در آن زندگی می‌کند، مرتبط است و اعتباریات عقلایی متغیر به خصوصیات که بشر در آن قرار می‌گیرد و در اثر آن، ویژگی‌های خاص فکری پیدا می‌کند، ارتباط دارد.

- در بحث‌های انسان شناسانه بعد از فرض وجود دو بعد در انسان (بعد ثابت و بعد متغیر) این سؤال مطرح می‌شود که کدام یک از این دو بعد، اصل و کدام یک، فرع است؟ واضح است که بخش ثابت انسان، اصل جوهر ذات بشر محسوب می‌شود و آن بخش متغیر بشر، فرع، عرض و حالتی از حالات او به حساب می‌آید؛

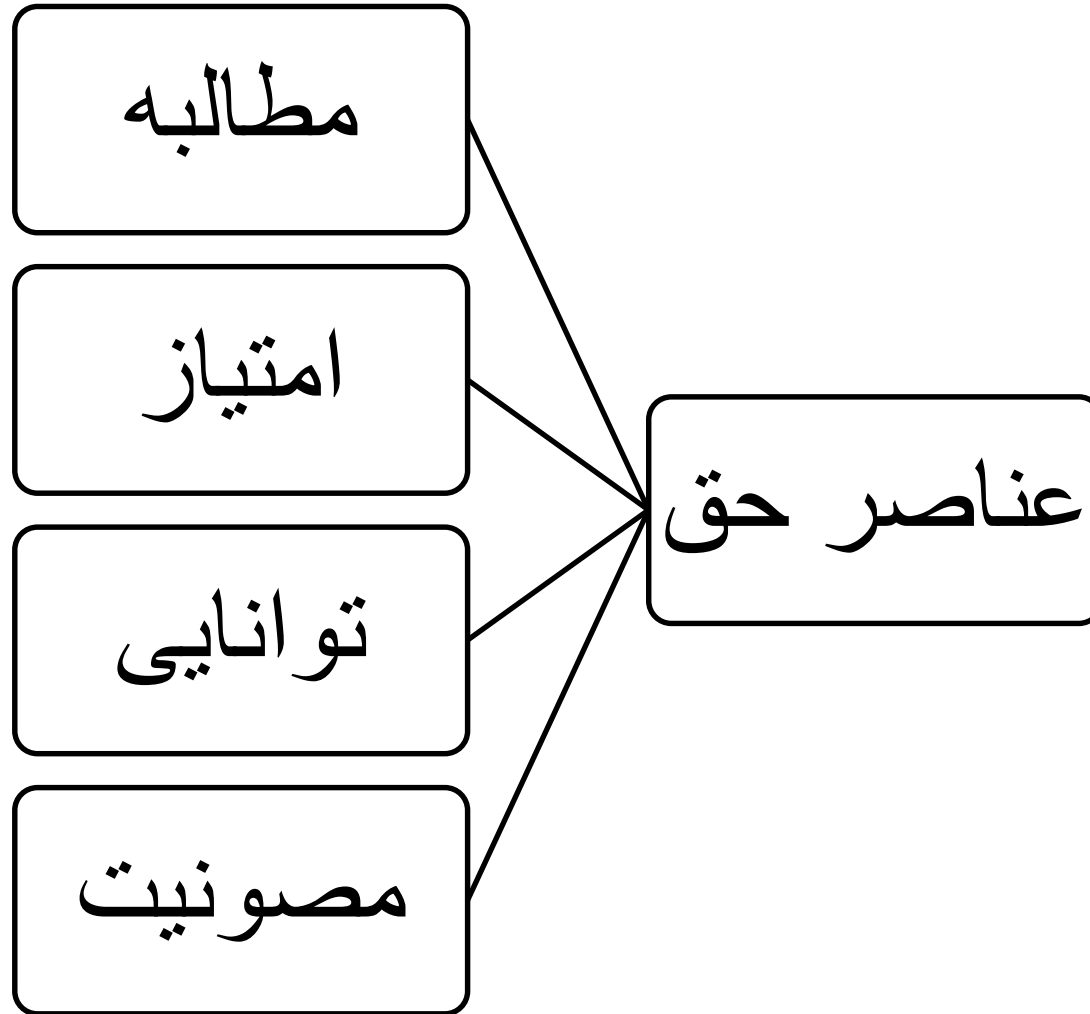
- البته گاه تفکیک ذاتیات انسان از عوارض و به عبارتی، تفکیک اموری که از حیثیت عقلایی بشر نشأت می‌گیرد از اموری که منشأ آنها، فرهنگ و ویژگی خاص بشری است، مشکل می‌شود. ما در مباحث فقهی و اصولی با این مشکل مواجهیم و نمی‌توانیم بین ذاتیات و عرضیات تفکیک کنیم. زیرا چه بسا انسان با برخی امور به گونه‌ای انس می‌یابد که فرض تأثیر فرهنگ و شرایط خاص در آنها مشکل می‌گردد.

- اعتباريات شرعی
- اعتباريات شرعی همانند اعتباريات عقلایی به دو دسته تقسیم می‌شوند:
- أ. اعتباريات ثابت که به حیثیت ثابت بشر مرتبند.
- ب. اعتباريات متغیر که با بعد متغیر بشر ارتباط دارند.

- و از آنجا که حقیقت ثابت بشر، اصل است و حیثیت متغیر، فرع، اعتباریات شرعی ثابت، اصل و اعتباریات متغیر، فرعند.

- در نظریه‌ی اندیشه‌ی مدون، کیفیت پیدایش متغیرات در شریعت و نحوه‌ی ارتباط عناصر ثابت با متغیر را بیان کرده‌ایم و در واقع این مطلب یکی از مبانی آن نظریه است. آنچه در ذیل ذکر می‌کنیم، بیان ساده‌ی مطالب مطرح در آنجا می‌باشد:

• حقوق سیاسی، حقوقی است که برای اشخاص در ارتباطات آنها با «حاکمیت» و ارزیابی عملکرد قدرت سیاسی موجود به رسمیت شناخته می شود.



حقوق سیاسی

- این عناصر چهارگانه در رابطه فرد و دولت نیز محقق می شود. در همین زمینه، اگر حقوق این مزیت را به افراد بدهد که بتوانند دولت را به انجام دادن کاری موظف نمایند، این امر صورت مطالبه به خود می گیرد. در نظام های سیاسی، مطالبات مردم از طریق نمایندگان آنها اعمال می شود؛ همچنین عنصر آزادی نیز در روابط فرد و دولت محقق می شود. چه بسا قانون به اشخاص آزادی دهد تا چیزی را که می توانست وظیفه آنها باشد، بر آنان تحمیل نکند و در این باره آنان را آزاد گذارد؛ همچنین مصونیت در حوزه حقوق سیاسی وجود دارد. وقتی دولت نتواند در برخی امور مردم مداخله کند، مردم از مداخله دولت در رفتارهای خویش مصونیت دارند. باید اذعان نمود حقوق سیاسی مردم، عناوین مرکبی از این عناصر است و نمی توان به صورت تک عنصری حقوق سیاسی را تحلیل و تبیین کرد. [۱]

حقوق سیاسی

- حق در تحلیل به روش اتمی، دارای عناصری است. هوفیلد چهار عنصر را برای حق برشمرد؛ این چهار عنصر عبارت اند از مطالبه، امتیاز، توانایی و مصونیت. این عناصر چهارگانه در رابطه فرد و دولت نیز محقق می شود. در همین زمینه، اگر حقوق این مزیت را به افراد بدهد که بتوانند دولت را به انجام دادن کاری موظف نمایند، این امر صورت مطالبه به خود می گیرد. در نظام های سیاسی، مطالبات مردم از طریق نمایندگان آنها اعمال می شود؛ همچنین عنصر آزادی نیز در روابط فرد و دولت محقق می شود. چه بسا قانون به اشخاص آزادی دهد تا چیزی را که می توانست وظیفه آنها باشد، بر آنان تحمیل نکند و در این باره آنان را آزاد گذارد؛ همچنین مصونیت در حوزه حقوق سیاسی وجود دارد. وقتی دولت نتواند در برخی امور مردم مداخله کند، مردم از مداخله دولت در رفتارهای خویش مصونیت دارند. باید اذعان نمود حقوق سیاسی مردم، عناوین مرکبی از این عناصر است و نمی توان به صورت تک عنصری حقوق سیاسی را تحلیل و تبیین کرد. [۱]

- حقوقی است که صاحب آنها می تواند در حاکمیت ملی وارد شود، یعنی در انتخاب وکلا و منتخب شدن به وکالت دارالشوری و مجالس مقننه و تصدی شغل قضا یا وزارت و یا اخذ امتیاز نشر جراید و مانند اینها. [۲]

- این نوع از حقوق شهروندی، به عنوان حقوق عالی شهروندی شناخته شده است. حقوقی مانند: حق رای، حق برخورداری از مشارکت سیاسی، حق برخورداری از انتخابات، گردهمایی و تشکیل انجمن، حق داشتن امنیت سیاسی، حق نقد مسئولین از طریق نهادینه سازی آزادی بیان و ... [۳]

• ویژگی ها

حقوق سیاسی

- این حقوق بیش از آنکه حق باشد، وظیفه و تکلیف شهروندان است و نمی توانند از آنها صرف نظر کنند یا آنها را مطالبه نمایند؛ اگرچه در شرایطی که مردم از استیفای آنها محروم شوند، می توانند آنها را مطالبه نمایند.
- این حقوق به شهروندان و اتباع یک کشور اختصاص دارد و برای بیگانگان وجود ندارند.

- برخورداری از این حقوق، شرایط خاصی لازم دارد و حتی برای همه شهروندان کشور به طور مساوی وجود ندارد. مانند برخورداری از سن خاص یا تحصیلات معین. [۴]

- در نظام حقوقی اسلام، مرد و زن به طور مساوی از حقوق اساسی برخوردارند و هر یک می توانند بطور مستقل از این حقوق استفاده نمایند. مثلاً در زمانیکه جوامع برای زن حتی حق حیات قائل نبودند. در حقوق اسلام اصولاً با حفظ حرمت و رعایت عفاف زن محدودیتی در شرکت زن در امور سیاسی نیست. [۵]

- قوانین اساسی کشورها اصل برابری در برخورداری از حقوق سیاسی را برای تمام شهروندان به رسمیت شناخته و بر این نکته نیز صحه گذاشته اند که حق رای شهروندان به دلیل مسائلی چون نژاد، رنگ و مذهب و یا سابقه بردگی نقض نخواهد شد. [۶]

حق سياسي در اسلام

- ١٠٤ - بَابُ مَا يَجِبُ مِنْ حَقِّ الْإِمَامِ عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ حَقِّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَام

حق سیاسی در اسلام

• بَابُ مَا يَجِبُ مِنْ حَقِّ الْإِمَامِ عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ حَقِّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْإِمَامِ

• ۱ - ۲ - ۳۴۲ - ۱ الحسين بن محمد عن معلي بن محمد عن محمد بن محمد بن جمهور عن حماد بن عثمان عن أبي حمزة قال سألت أبا جعفر ع ما حق الإمام علي الناس قال حقه عليهم أن يسمعوا له ويطيعوا قلت فما حقهم عليهم قال يقسم بينهم بالسوية و يعدل في الرعية فإذا كان ذلك في الناس فلا يبالي من أخذ هاهنا و هاهنا